



خرد،

چشم جان است چون بنگری

□ دکتر سید محمد دامادی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حاصل تلاش‌های هر يك از آن‌ها در عین آن که به منزله خاتمه‌دهنده يك عصر و پایان بخش مکتب کهنه پرستی به شمار رفته است - دستاوردهای محققانه و تلاش‌های پژوهشگرانه ایشان - سرآغاز و مبشر عصری تازه نیز محسوب گردیده است. چنان که محض مثال جلال‌الدین محمد بلخی گفته است:

نسبت کهنه‌فروشان، درگذشت
نو فروشانیم و این بازار ما است.

۳- اعتقاد بر قدرت نامحدود عقل و فکر و ذخیرهٔ دماغی انسان و توانایی بیش‌بینی مراحل در سایهٔ دقت و پشتکار عالمانه و جست و جوی علل و موجبات وقوع حوادث - در طوق قرون و اعصار - اسرار مجهول طبیعت را به تدریج یکی پس از دیگری بر آدمی معلوم و آشکار ساخته و سرانجام متفکران و سرآمدان قلمرو دانش و معرفت و کاوش و پژوهش را بر این باور، استوار داشته است که پیوند و همبستگی مطلوبی میان همهٔ فعالیت‌های علمی و هنری آدمیان وجود دارد و هر چند بنا به تعبیری شاعرانه «بلبل به باغ و جغد به ویرانه تاخته» است اما «هر کس به قدر همت خود، خانه ساخته» است و شاید از این رهگنر باشد که

داشته‌اند، چه بسا راه آینده را که به هر حال برای اغلب افراد به منزلهٔ مصداق تام «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل» بوده است - همواره سرشار و مالا مال از امید یافته و به خاطر باورداشت به اصالت راه تحقیق - زنجیرهای اوهام و بندهای خرافات دیرین را درهم شکسته، شیوهٔ فکر و نحوهٔ عمل خود را با منطق و تجربه هم‌آهنگ گردانیده و بر این اعتقاد با ارزش انگشت تأکید نهاده‌اند که «هیچ چیز را بدون دلیل نباید پذیرفت و هیچ چیز را هم نمی‌توان بدون استدلال و تجربه به دست آورد.» [لوران والا، از مردم فلورانس در ۱۴۳۰ م دوره چهارم مجله سخن ص ۱۹۰]

۲- پیداست که در چنین فضایی از طرز تفکر، تحقیق بدون ارتباط نزدیک و دایم و تنگاتنگ با دنیای خارج و زندگی واقعی - تحقق نمی‌پذیرد و چون دنیای کهنه در مقیاسی وسیع، فاقد معنا و عاری از غنا و محتوای آفریننده است - هر يك از ارباب تحقیق - کوشش‌های خویش را مصروف جست و جو و شناخت موازین و حقایق حاکم بر دنیای تازه در امتداد شهاب آسای زندگانی خود به گونه‌ی گردانیده‌اند که

۱- یکی از اساسی‌ترین مظاهر فعالیت‌های معنوی انسان در طوق قرون و اعصار حیات خویش، دلیستگی به ادراک حقایق حاکم بر موجودات جهان هستی و پی بردن تدریجی بر اسرار طبیعت به منظور کشف و شناخت و استیلای بر آن و مساعد ساختن هر چه بیش‌تر شرایط عالم آفرینش با موازین زندگی در سایه بهره‌یابی از نوع فکر و روح کاوشگر خویش بوده است.

در رام ساختن طبیعت سرکش و غلبه بر دشواری‌های گیتی - آدمی همواره علم و هنر - یا حاصل کار و دستاورد نیوغ و تلاش ذهنی خویش را همچون دو دست افزاین مؤثر و قاطع بکار گرفته است و افراد فداکار هر نسل و کسانی که مأموریت خطیر و مقام والای انسانی خود را در تنگنای حیات به خوبی تشخیص داده‌اند - اشخاص ممتاز و نوآینی بوده‌اند که به اصالت و حقانیت این جهاد مقدس ایمان داشته، آن چه را که در قوه داشته‌اند - در بسط و گسترش نیروی دخالت خویش، به منظور استفاده هر چه به‌تر از بدایع طبیعت به کار گرفته‌اند و چون به نیروی کار و صحت مقصود و خلاقیت خویش، اعتقادی راسخ

محقق برای این باور است که نتایج غایی علم - به مایه کسان که آن را کشف و بارور ساخته اند - بستگی ندارد، هر چند این مطلب هیچ گاه از شوق به دانایی بر این که بشریت به این پای بر جسته هر قوم و ملت تا چه اندازه مدیون است؟ نمی کاهد و ارزش دانستن این که معاهد پرورش و محیط های بسط و توسعه آن علوم - کدام سرزمین هایی بوده؟ و به طور کلی از اهمیت آگاهی بر این که فکر بشر، در طی قرون و اعصار از چه بیخ و خم هایی گذشته و چه مراحل را پشت سر گذاشته است؟ کاسته نمی گردد. از این رو از قبیله عالمان به طور عام به عنوان شریف ترین نمایندگان عالم انسانی و عصاره و نقاوه فکر نوع بشر و برکنار از همه انواع و مظاهر صوری و وابستگی به قوم و قبیله و نژاد و قارغ از هر آن چه رنگ تعلق پذیرد - یاد می شود.

۴- انتباه عظیمی که بر اثر اختراع صنعت چاپ و بسط نشر و در نتیجه کشف آفای تازه در مغرب زمین روی داد - به بسط و توسعه فکر تجربی کمکی شایان کرد و با ظهور لئوناردو داوینچی است که دستاوردهای هنری او - هم بر معاصران و هم بر اعیان و نسل های بعدی هنرمندان - تأثیری ژرف بر جای نهاده است مشهورترین نقاشی های او - مونالیزا و شام آخر است. وی به همان اندازه که پیکر تراشی چیره دست و نقاش و معماری بزرگ بود - مهندسی عالی مقام و ریاضی دانی بزرگ و موسیقی دان و طبیعت گرای فیلسوف نیز به شمار می آمد. او اولین مدافع مؤمن و معتقد به «فکر تجربی» بود، نهال آن بر او مندر شد و قوام یافت و با پیشرفت سریع تر این فکر - در آغاز قرن بعد، فردی دیگر از اهل توسکانی ایتالیا به نام گالیله فیزیک دان و منجم و گاه شمار ایتالیایی و یکی از بنیادگذاران علم جدید بود که به خاطر قبول و تأیید تئوری کوپرنیک (ستاره شناس لهستانی که اظهار داشت زمین و دیگر سیارات بر گرد خورشید در گردش اند و زمین - مرکز عالم وجود نیست) از سوی کلیسای کاتولیک محکوم گردید. گالیله همچنین به ابداع و اختراع نوعی تازه از تلسکوپ توفیق یافت که به یاری آن صور و اشکال ونوس و ماهتاب های مشتری را می توانست ببیند.

گالیله فلسفه تجربی را به نحوی شایان تحسین توصیف کرد.

ادوار مختلف تاریخ علم را به طور کلی می توان چنین طبقه بندی کرد:

- ۱- دوره آزمایش در مصر
- ۲- دوره بنیان گذاردن مبانی استدلالی متین به وسیله یونانیان
- ۳- دوره تجسس توأم با تردید و کوشش در وفق دادن نتایج فلسفه یونانی با اصول مذاهب مختلف با یکدیگر که مهم ترین نتیجه اش - پیدایش تدریجی اصول علم تجربی بود.
- ۴- سرانجام دوره چهارم یعنی دوره علم جدید را فراهم ساخت که ویژگی عمده آن «وجود فلسفه تجربی» است. از این چهار دوره - تمام دوره اول و بخشی بزرگ از دوره سوم - مبانی شرقی و دوره های سوم و چهارم بکلی اساس غربی دارند.

شودادی تحقیق بنا بر یک تغییر - قلمرو تلاش ها و کوشش ها و شورها و خلسه ها و شادمانی ها برای وصول به منزلت دانایی و سر فرازی از دستیابی به نتایج ژرفکاوای هاست و از سوی دیگر عرصه دغدغه ها و نشوینش ها و تاخرستندی از ناتوانی ها و

عجز و ضعف بشر در برابر عظمت عالم هستی و کائنات است که به هیچ وجه مایه فتن و تفرج مردم تن آسان خوش گذران نیست و مردم می خواهد دل پرورد و محقق بر آن سر است که باور راستین زندگی نوع انسانی در جهانی باشد که زیستن در آن مستلزم اندیشه و شناخت است و در این راستا حق را از باطل تمیز دادن و به سر نوشت انسان آگاهی نسبی یافتن زیرا که کاوش حقیقت و کوشش برای بحق زیستن - ناموس شعور انسانی و وظیفه بدوی یکایک آدمیان است و ناگفته پیداست که تحقیق به خاطر ارزش های درونی و ذاتی اش نیز - برای هر که به دانش و فرهنگ علاقه مند باشد - مورد احترام است زیرا به گفته سخن آفرین خراسان - فردوسی:

خرد، چشم جان است چون بنگری
تو بی چشم شادان جهان نسپری

به هر حال تمایل به جست و جو و کنج کاوی برای دستیابی بر سرچشمه ها علاوه بر آن که خود به خود - کوششی مطلوب و شریف برای رفع عطش کنج کاوی علمی است - آرام آرام پژوهش را به تشریف انتقادی با ارزشی نیز می آراید و نادانی خواهد بود هر گاه چنین میل شریفی دست کم گرفته شود.

۶- هر گاه بپذیریم که تحقیق با هدف شناخت بود از نمود و تمیز صدف از خرف و دریافت برتری گوهری از آبگینه فروش - در ذات خود - حد و مرزی ندارد، آنگاه می توان گفت که همه آدمیان در تحقیق به نوعی شرکت و دخالت دارند و تفاوت میان آن ها تنها از لحاظ میزان تأکید و صرف نیرو و طریق جست و جوی یکایک آن هاست و مصداق تام «الطریق الی الله یهدی انفس الخلاق» می باشند.

۷- محقق بر آنست که از رهگذار تلاش های علمی و پژوهشگرانه خویش - مذهب اخلاق، روشنگر افکار، ستایشگر زیبایی و پرهیزگار از زشتی و پلیدی باشد و به هر چه به صلاح جامعه است و هر آن چه به تقویت مبانی عقلی و نیروی فکری مردم می انجامد و حراست و حمایت اموری که عزت نفس انسانی را مایه وور می سازد - مدد رساند از این رو هیچ گاه به قبول و نشر آن چه در خور عامه است و نوازش خاطر طبقه سبک سر و نادان و منحرف را به دنبال دارد - تن در نمی دهد زیرا عقاید و آراء و نظریات محقق - بدان گونه که در آثار و افکار و رساله ها و مقاله ها و کتابهایش منعکس می شود - بیش از هر چیز دیگر - علاوه بر عمق مطالعاتی - جنبه استنباط شخصی و صیغه اجتهادی دارد و به هیچ وجه تقلیدی نیست و از این جهت که تحقیقات علمی محقق و پژوهشگر - همواره از سطح فکر عامه بالاتر و از معتقدات علمی زمان - بسیار پیشرفته تر است - بسیار اتفاق افتاده است که آراء علمی و نظریات او - چنان که عملکرد دیگر افراد و اصناف جامعه موجب اشتباه آن ها می گردد - تا مدت ها نظر محافل علمی را نیز به خود مشغول ندارد و یا در مطبوعات و رسانه های عمومی و خبری انمکاسی نیاید اما گذشت زمان - آرام آرام - دقت و موشکافی و ارزش و اهمیت آراء علمی او را آشکار ساخته - بر آن ها مهر تخلید و جاودانگی می زند. به عبارت دیگر - محقق راه خودش را می رود و «گالیله پوار حرف خودش را می زند. و اگر بی ادبی نباشد - خرد خود را می راند و اعتنای چندانی به اقوال و آراء متداول و رایج که چه بسا واهی و بی اساس است - ندارد. شاید در رهگذر تحقیق از سویی با

«صائب» دمساز و بر این باور است که: خاطری چند اگر از تو شود شاد، پس است زندگانی به مراد همه کس نتوان کرد و از سوی دیگر در این قبیله. موارد ضمن ایمان به اصالت راه محققانه - که به هر حال بر رجحان تحقیق بر تقلید و عدم اعتنا به افسوس تبلیغ و پرهیز از وسوسه تلقین و توالی فاسده و بی آندهای نامطلوب عادت و تحمیل و میراث مبتنی است - گفته آن حکیم فرزانه را به خاطر آورده است که فرموده است:

«بپیچاره کسی که در این دنیا، هیچ دشمن و مخالفی نداشته و همه دوست او باشند.»

و هر چند به مدلول «فلسفه عرفی» وقوف نام و احترام تمام دارد که گفته است:

چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مرگت عرفی مسلمات به ززم شوید و هندو بسوزاند

اما به طبیعت اغلب آدمیان نیز بخوبی آگاهی دارد که «از بیست نفری که معمولاً درباره آدمی، حرف می زنند - نوزده نفر بدگویی می کنند و نفر بیستم هم در تعریف از او ناشی است» شاید هم خواننده و بر این باور بوده باشد که:

عارف، آن نیست، که صدگونه ملامت نکشید
زاهد، آن نیست که صد مرتبه تکفیر نشد

۸- شاید صفات اصلی پژوهشگر - بنا بر یک تغییر - از جهتی همان عقل و درایت و دقت و صمیمیت و قدرت اراده باشد که همواره کار خود را همچون کارگران شریف انجام داده است و هیچ گاه به آرایش های ظاهری و نمایش های موسمی و عدد و رقم های آماری خرسند نبوده است و از آنجا که در مسایل پژوهشی - همواره ارباب بند است و نه بنده بار - از نقل بنده وار همه جزئیات بی ارزشی نیز امتناع دارد. هر چند همواره به حقیقت درونی توجهی خاص مبذول می دارد و بر این باور است که هر گاه با روح جسارت و آزادی به معضلات نگریسته شود - اقتدار روح بشر - بیش تر و به تر نموداری شود و از این جهت است که در طلب حقیقت سرسخت و استوار است و در بیان آن چه احساس می کند - هر چند خلاف عقیده دیگران باشد و در بدایت - مقصود او را در نیابند - هیچ گاه مرتد نمی ماند زیرا به خوبی می داند که دوران از تو او عزت او، کوتاه خواهد بود با این همه از هر گونه مخالفت آشکارا یا سستیندگی در مسایل علمی و لجاجت مبتنی بر خودبینی خودداری می ورزد زیرا بیش از هر چیز به نفس سادگی و صمیمیت - عشق می ورزد و از رهگذار نمایش جلوات آن است که در واقع علوم میزان معرفت و عیار خردمندی خویش را در معرض دید و توجه خردمندان آگاه قرار می دهد.

۹- هر چند با بهره دانی از گفتار «پل والری» که می گوید: «در قلمرو حوادث بزرگ زندگانی - آدمی همواره رو به گذشته و پشت به آینده دارد.» محقق - هیچ گاه ارزش والای «الهام» را از یاد نمی برد و غفلت از آن را در حل دشواری ها و معماهای حیات روا نمی دارد اما به خاطر عشق به صحت انجام وظیفه علمی و دستیابی به نتایج قابل قبول تحقیقی و عادت به کار مداوم، اعتماد مطلق به «الهام» را به تنهایی جایز نمی شمارد و اگر چه در هنگام عمل و اقدام سخن «جلال الدین محمد» را فرا یاد دارد که می گوید:

جان شو و از راه جان جان را شناس
باربیش نشو - نه فرزند قیاس
اما او کسی است که تعقل را بر تعبد و به قول

فلاسفه - بینش را بر قیاس ترجیح می‌دهد و به خوبی می‌داند که دوره استنباط شخصی، و درون بینی و اشراق در مسایل علمی و ادبی در موارد بسیار بسر آمده و تحقیق و تنبُّه و کاوش و پژوهش همواره باید بر پایه ژرفکاوای و بر بنیاد مبارهائی آفاقی و نقد و بررسی و برآورد و ارزیابی دقیق مبتنی باشد. راست است که بنا بر مدلول

ای بسا کس را که صورت راه زد

قصد صورت کرد و بر الله زد
پندارگرایی در مواردی می‌تواند الهام بخش باشد و چه بسا صورت را به معنی راهبر شود اما هرگونه اتکالی مطلق بر تئوری‌هایی آکادمیک - چه بسا که به شکست آرمان‌های علمی منجر شده - اطمینان علمی و اعتماد به نفس محقق را سست و متزلزل گرداند. به عبارت دیگر شاید بتوان گفت روشی که محقق برای بحث در مسایل برمی‌گزیند - روش علمی - زیست‌شناس است و همچون عالم طبیعی - بین وقایع همواره در جست‌وجوی ارتباط است و در عین اعتقاد راسخ به روش‌های علمی - علم را نیز بینهایی برای توجیه رابطه علت و معلول مسایل عالم - کافی نمی‌داند هر چند بر این باور نیز هست که در این روزگار نمی‌توان آرا به پندارگرایی و یا آرمان‌پرستی را به دنبال خود کشید. از این رو خصلت محقق - جز در تأمل و پرسیدن و بازپرسیدن و نقد و سنجش و سواس‌گونه امور - نیست^(۱) و پژوهشگر هرگاه دیده‌ها و شنیده‌ها و خواننده‌ها و دریافته‌های خود را به میحک نقد نزد و در مقابل هر حکم - ناسخ و منسوخ و علامت استغفاهی نجوید و نگوید و ننویسد که چرا محقق نیست. چه بنا بر یک تغییر - تحقیق - نوعی تجدیدنظر در سبک و روش زندگی و طرز تفکر و ارزش‌های رایج و معمول و متداول است از آن جهت که دیدگاه‌های محقق بکلی با عامه ناس - تفاوت و تمایز آشکار دارد و دستاورد کار او، در واقع ادعای نامیه شورانگیز علیه همه انواع کلی بافی‌ها و مطلق‌گرایی‌ها و جزم‌اندیشی‌ها تلقی می‌شود زیرا پژوهشگر با استمرار کار علمی و تحقیق مداوم در سایه استعمار و آگاهی ممکن که در جهان خاک و در میان خاکیان - نصیب خویش ساخته - ذهن و روح و جان و روان خود را علیه همه انواع و سوسه‌های تعصب‌آمیز و یک‌سونگری‌ها و عدم تحمل دیگران به گونه‌ای تقویت کرده که در این راه، تا حد انتقاد از خویش - پیش رفته و در سایه ورزش‌های مستمر اخلاقی - علاج «أم الأمراض» را از «أهم مقاصد» خود قرار داده و در این راه یعنی زدودن زنگار یکسونگری‌ها - عاشقانه و عیار و آرزو پیغمده است و از این رهگذر اقدام و عمل آگاهانه را از آن خویش گردانیده و زندگانی خویش را به صورت «حیات طیبه» درآورده و آن را درخور ارزیابی و برآورد ساخته است.^(۲)

۱۰ - محقق می‌داند که وقتی بنا بر این است که با هوایما سفر کرد - باید بارهای زاید را بر زمین گزارد از این رو روح کهنه پیشین و مربوط و متعلق به افراد دوران قدیم را نیز که به کندی زندگی می‌کردند برای زندگانی در عصر جدید باید به کناری نهاد. زیرا برای مردم امروز - داشتن روح دیروز - چه بسا سنگین و مزاحم بوده باشد و همان‌طور که در هوایما برای حمل بار زاید - جایی وجود ندارد و هر که بخواهد به اقتضای امروز و مناسب و شایسته فردا زندگانی کند - بدون تردید ناگزیر است بسیاری از بارهای دیروز را ترک کند

و آنها را به کناری گذارد. با وجود این اوصاف - محقق هیچ‌گاه به آن چه متعلق به قدیم است به سبب قدمت آن، به چشم تعظیم نمی‌نگرد چنان که نسبت به پدیده‌های تازه و متأخر نیز به جهت غرابت و تازگی و تأخر آن‌ها به دیده استخفاف نظر نمی‌افکند بل که هر دورا با نظر عدالت می‌نگرد و حق هر یک را چنان که باید با نظر انصاف و عدالت ادا می‌کند و هیچ‌گاه دستخوش احساس کوریبا اغراق و مبالغه نمی‌گردد و هر کلمه را در حد خود بکار می‌برد.

۱۱ - هر چند قدرت تفکر خلاق محقق که منشأ بزرگ‌ترین تحولات علمی می‌تواند شد - در زندگی روزمره آدمیان نیز مؤثر واقع می‌شود اما نباید از یاد برد که به همان نسبت که عقاید علمی و آراء حاصل از پژوهش‌های او - تهوآمیز و بی‌سابقه است - باورداشت‌های فلسفی وی نیز با هر آن چه در زمان او معمول و مرسوم و متداول است - به کلی متفاوت است. برای مثال اگر چه ژرفکاوای برای دستیابی به حقیقت ممکن را نتیجه ادراک آدمی - و نه انباشتن معلومات - می‌داند. اما به خوبی آگاه است که مسأله تا بدین حد هم ساده نیست و دانش نیز در جای خود ضرورت و اهمیت دارد خاصه آن که به گفته «پروین اعتصامی»:

دانش - چه گوهری است که عمرش بود بها
باید گران خرید - که ارزان نمی‌شود
و یک طفل خردسال - هر قدر هم قوه ادراکش - قوی باشد - بدون اندوختن دانش و بالا بردن کیفیت بینش - در بزرگی ارزشی نخواهد یافت. اگر چه با این اوصاف، در زندگانی هر کس نقطه‌ای در قلمرو تحقیق فرا می‌رسد که تنها به نیروی ادراک و تفکر - می‌تواند به پیش رود و همچون «ناصر خسرو» زبان حال را بگوید:

خواهم که کار و حال دگر سان کنم
هرچ آن به است - قصد سوی آن کنم
عالم، به ماه نیسان خرم شود
من خاطر از تفکر - نیسان کنم
و البته برای این امر نیز نمی‌توان دلیلی به دقت ذکر کرد. زیرا نیروی تفکر آدمی - فقط تا آن جا که می‌داند و می‌تواند ثابت کند - به پیش می‌رود و آنگاه به نقطه‌ای می‌رسد که ناگهان جهشی پیدا می‌کند که آن را می‌توان «ادراک» یا «مکاشفه» یا هر چه بخواهید بنامید - نامید که در نتیجه فکر - سطح بالاتری از دانش ظاهر می‌شود اما هرگز نمی‌توان ثابت کرد که مرغ فکر، چگونه بدان اوج رسیده است چنان که بسیاری از اکتشافات عظیم - موجد چنین جهشی بوده است. «رونالد کلرک» نقل می‌کند:

«روزی در کشتی بادبانی فریخی در گردش بودیم از هرگونه - سخنی در میان بود. قضایای جاری و عادی و مسایل مهم فلسفی مانند خدا، جهان هستی، ... انسان ... پس از گفت‌وگوی بسیار - اینشتاین دیده به آسمان دوخت و گفت:

«ما از هیچ یک از این امور - اطلاعی نداریم. دانش و معرفت ما، در این باب از حدود معلومات یک دانش‌جو تجاوز نمی‌کند.» از او پرسیدند اما تصور نمی‌کنید روزی به اسرار کاینات پی ببریم؟ اینشتاین گفت: «ممکن است فردا، بر ما مطلبی کشف شود که امروز نمی‌دانیم ولی هرگز به کنه اسرار طبیعت اشیاء پی نخواهیم برد. هرگز.»

۱۲ - برخلاف عامه مردم که لباس عاریت را بر اندام برانزده‌تر می‌دانند و آتش دستخست همسایه را به کام

گوارا تر و شیرین‌تر می‌شمارند - محقق در مقام ترجیح باور قلبی دارد که:

کهن جامه خویش پیراستن
بسه از جامه عسارت خراستن
و ملاحظه می‌شود که از رهگذر برخورداری از دیدگاه‌های عالمانه - آثار محقق همواره کاشف بدایع و آموزنده تازگی‌هایی است که بر بسیاری از افراد و طبقات مختلف مردم جامعه چه بسا مقدمات آن هم مجهول و مستور است و بر آن‌ها «راز این پرده نماند» است و نمان خواهد ماند. و آثار او - در واقع خوانی فیضی است عام و سبیل همه کس که هر چند پاره‌ای از غذاهای آن چه بسا ناگوار و مطابق میل و مذاق و طبیعت برخی نباشد - اما همواره مقوی و جان‌پرور و نیروبخش است.

۱۳ - در تحقیق و پژوهش - پس از دانایی و انصاف^(۳) - آن چه مایه کار محقق دانشور است - شجاعتی است که او را به گفتن حق - دلیر می‌سازد. اما در سرزمین‌هایی که مردم آن از دیرباز موافقت مناقفانه را بر صراحت خردمندانه و سخن گفتن شجاعانه ترجیح داده‌اند و گفتن حق را اگر به احتمال موجب آزرین خاطری گردد - دور از خردمندی و مغایر و شافی با عاقبت‌نگری دانسته‌اند^(۴) - کوشش در رونق و اعتبار بخشیدن به صراحت بیان و حق گفتن - در واقع خود را به دشواری افکنند است و هر چند «سعدی» نیز دلالت کرده باشد که:

بگوی آن چه دانی - که حق گفته به
نه رشوت ستانی و نه عشو ده
اما ملاحظه می‌شود که آموزش اجتماعی بر حق نهفتن و بزدلی مبتنی است و شیوه مختار نیز بر مدار احتیاط و تقیه و پرهیز از زیان می‌گردد و حق گفتن را شیوه مردم خام و بی‌تجربه و مذهب منسوخ می‌شناسد و چنین صغری و کبری می‌چیند و نتیجه می‌گیرند که خردمند ودانا و عبرت‌پذیر از روزگار - کسی است که سخنی بر زبان نراند و به کاری دست نیازد که مبادا دوستی را دشمن سازد و یا دشمنی را به مقابله و یا انتقام برانگیزد. خاصه آن که به حق نیز بر این آگاهی و هشاری انگشت تأکید نهاده‌اند که:

بهبوش باش - دلی را به سهر نخرایش
به ناخنی که توانی گره گشایی کرد
البته هرگاه غایت زندگی - تنها بر مبنای پرهیز از زیان و مصلحت‌اندیشی سوداگرانه و محاسبات بازاری از این قماش مبتنی باشد و آدمی بر این باور که:

در این بازار - بشکن قدر خود را
که گیتی جنس ارزان می‌پسندد
شاید چنین استدلالی درست باشد اما کدام آگاه خردمندی می‌تواند هشدار «حافظ» را در چنین سودا سود نادیده انگارد؟

سوداییان عالم پندار را بگوی
سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است
مسلم است که روش و منش از این دست می‌تواند تنها منطق بی‌همتان و فرسودگانی باشد که آتش شوق و امید در دل آن‌ها افسرده است و دیگر نمی‌توانند به «سر حلقه زندان جهان» وفادار بوده باشند که گفته است:

از آن به دیر مضامین عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد - همیشه در دل مالست.
و چنین کسان که عمر را یکسره در بندگی سودا و

سود می گذرانند - از شیوه و سیره افراد زنده و بیدار و منطقی که آدمیان را به امید خدمتی بی هراس به کوششی بی امان - که از رهگذر والانگری و بزرگ بینی حاصل می گردد و اخگرهای فروزنده امید و شوق به زیبایی راستی و شهادت را در دل ها زنده و پرفروغ می سازد - غفلت تام دارند زیرا در نظر دسته اخیر - تفکر مبتنی بر پندار زبان و بیم خطر - خوارمایه و بی مقدار است.

پیداست که در محیط های آکنده از توقعات ناروا - که دیده انصاف تیره و حسد و تنگ چشمی چیره و حره اتهام ناروا نیز است و هر یک از افراد - دیگران را در باورداشتی جز اعتقاد خود - محق نمی شمارد و غریزه نوازی های گذرا - مطلوب شناخته می شود و مراعات حقوق دیگران - که رسمی شریف و زیبا است - که از بزرگی و آزادی طبع و وارستگی و شرافت فقر ناشی می گردد - نادیده انگاشته می شود - کار تحقیق نیز چندان آسان و ساده نیست. زیرا چه بسا که محقق نیز همواره و بر عموم در معرض این اتهام باشد که یا نمی داند و یا می داند و مغرض است! و از این رو، آن چه را که انصاف و آزاد بینی ممکن می سازد که پژوهشگری بدون دغدغه خاطر بر زبان و کاغذ جاری سازد و علو فکری و اهمیت علمی خود را - که در نهایت به سود عموم مردم جامعه است، به نمایش گذارد - حضور یک سونگرگی ها و وجود تعصبات ناروا و فقدان فضایل اخلاقی و ضعف اصول کرام اخلاق - بر کیفیت و ارزش کار او - تأثیری غیرقابل انکار بر جا می گذارد و محقق که بخواهد انصاف را با شجاعت همراه ساخته، با بی طرفی و صراحت آموزگار بیان حقیقت بوده باشد و برای جویندگان نیز بین که در راه دانش و معرفت گام برمی دارند و دل های جوانانی که به شوق راستی و عشق به تحقیق و کنج کاری و در نهایت تسویق خدمت می نهد را راهنمایی امیدبخش و درخور اعتقاد باشد و در گرو دار پادهای مخالف و طوفان های گمراه کننده و ضعف و فتور تفکر و اندیشه که چه بسا دل ها را سست و مغزها را عاطل می سازد - کوکب هدایتی به شمار رود و فروغ امید را در دل های زنده و جوینده فروزان نگاه دارد - همواره با دشواری های فراوان روبه رو است.

۱۲ - محقق - هیچ گاه خدا پرستی خویش را بر اساس ترس از زندگی و یا بیم مرگ و یا مبتنی بر ایمن کورکورانه قرار نمی دهد چنان که هرگز بر سر آن هم نیست که به کسی ثابت کند که «العیاذ بالله» ذات خدا چیست؟ اما از فرط احتیاط در تحقیق نیز هرگاه از وجود او سخن بگوید - «العجز عن درک الادراک، ادراک» بر زبان می راند. برای وی تنها مهم اینست که از اندیشه درباره علل آن چه می کند و آن چه نمی داند - باز نایستد. مسأله اساسی برای او - باز نایستادن و دست برداشتن از پرسش و تحقیق است و وجود حس کنج کاری - محتاج دلیل و نیازمند به اثبات نیست و آدمی هرگاه در اسرار ابدیت و زندگی و ساختار پرشکوه و جلال عالم - اندیشه کند بر راستی دچار بهت و حیرت می شود و کافی است که آدمی بکوشد هر روز فقط به درک اندکی از این اسرار موفق شود، آنگاه است که هرگز حس کنج کاری پاک و بی شایبه را از دست نمی دهد چنان که هیچ گاه درصد آن هم نبوده است تا در زندگی، مرد موفقی باشد بل که به تر آن می داند که مرد ارزش و اعتبار باشد مگر نه اینست که در زمان ما - آن کس را موفقی می نامند که بیش از آن

چه به عالم عرضه می کند - از آن نصیب برد؟ در حالی که محقق بر آن سراسر است که بیش از آن چه سهم می برد - پیشکش کند.

شاید کسی بر راستی محقق را در قیاس با سایر افراد جامعه نتشاند مگر از راه کتاب ها و آثار و یا به وسیله معدود عکس هایی که وقتی آدمی به آن ها نگاه می کند - او را همواره در حال کار می یابد چه در خانه یا با دوستان یا در محل دفتر کار اما آن چه بحق بدان نیازمند است، «افتخار» است که بحق نمی خواهد و نمی تواند از آن بگذرد زیرا بنا بر طبیعت کار خود همواره به فضایل تباهی ناپذیرفته و معصومیت های مهجور عشق و ورزیده و از قاحت ها و چشم دیدگی ها و بی حیایی ها پیوسته پرهیزگار بوده و از این رهگذر - هویت عاطفی و تعالی شخصیت والای انسانی خود را آشکار ساخته است.

داستان تخم مرغ کریستف کلمب کاشف امریکارا لابد شنیده اید. می گویند پس از کشف امریکا - وقتی او به اسپانیا بازگشت - روزی در یک مجلس مهمانی مجلل حاضران دنباله صحبت را بدان جا کشاندند که کشف امریکا کار دشواری نبوده است و هر کس سوار کشتی می شد و به پیش می رفت، بدان جا می رسید و از این رو، این همه غوغا لازم نیست. بیچاره کلمب که در طی آن مسافرت دور و دراز صدها مرگ را در مقابل چشم خود دیده بود، دانست که در مقابل این ادعاهای بی جا هر چه بگوید اثری نخواهد داشت. از این رو به خاطرش رسید که مسأله را از راه دیگری حل نماید. و بدین منظور تخم مرغی را برداشت و با لحن شوخی پرسید: آیا در میان آقایان محترم کسی پیدا می شود که بتواند این تخم مرغ را با سر و یا پا ته روی میز قرار بدهد که بدون کمک به زمین نیفتد؟ حضار، هر یک تخم مرغی برداشتند و مشغول این تجربه گردیدند و بدبختی است که احدی از عهده آن بر نیامد و تخم مرغ ها مدام غلطیده و به روی سینه می خوابید. آن وقت کلمب گفت: «حال خوب نگاه کنید تا به شما نشان بدهم که چه طور می توان این مشکل را حل نمود.» آن گاه سر تخم - غر را که در دست داشت، با کارد قدری شکست و به اصطلاح یخ ساخت و تخم مرغ به آسانی بر روی میز قرار گرفت. از هر جانب صداها بلند شد: این که کاری نداشت، آسان ترین کارها بودا کلمب گفت: «آقایان محترم، کشف امریکا هم مانند همین کار به خودی خود، کار آسانی بود ولی به عقل کسی نرسیده بود و افتخار با کسی است که به عقلش برسد.»

۱۵ - از آن جا که تحقیق، درس پرشکوهی از صمیمیت است، محقق راستین همواره در سایه تعلیم خلوص و بی ربایی در عمل به امثال خویش - برای دیگران سرمشقی مهم بشمار می رود و همچون استادی پس مهربان است که شاگردان خود را همواره با سیمایی شاد و آغوشی باز می پذیرد و از آن جا که وسایل کار و صبر و شکبایی را برای حصول موفقیت لازم می شمارد، هیچ گاه وسایل کار را از شاگردان خود دریغ نمی دارد و همواره ایشان را دعوت می نماید که با اراده ای تزلزل ناپذیر و عزمی راسخ به پژوهش های خویش ادامه داده، هرگز از مشکلات نهراسند و با بردباری دشواری ها را از میان بردارند و به این ترتیب با مدین روح تتبع و تحقیق علمی در کالبد شاگردان خویش - استعدادهای نهفته آن ها را بارور و مایه ور سازند و به همان گونه که هر خوشه

مرکب از دانه هایی است - دانه های بند دانش نیز - جوانان دانش جو و دانش پروری را به بار می آورد که در اطراف استاد خود - قد علم می کنند.

۱۶ - محقق - هر چند بر دقائق احوال یکایک پیرامونیان خویش - آگاهی دارد و در شناخت خصوصیات کردار و رفتار و گفتار افراد - دقیق و تیزبین و حقیقت بین است اما هرگز تصور خام و خیالیانی و خوش باوری را در وجود خویش راه نمی دهد اگرچه به دلیل راستی و درستی غیر قابل انکار و تردید ناپذیر - در شمار متواضع ترین افراد زمان خویش محسوب می گردد و بر این باور است که در قبال علم و دانش و ادب و معرفت و فضیلت باید خاک شد و پایمال گردید تا بل که گردی از خرمن فرهنگ و مدنیت بر آدمی نشیند و مصداق تام کلام «خواججه عبدالله انصاری» است که گفته است:

«خاک شو، خاک شو، اما خاکگی بیخته، آبکی در او ریخته، نه زیر پا را از او دردی و نه پشت پا را از او گردی.» چنین کسی به توفیق و عنایت بی علت الهی از هر گونه «مانع» و «حجاب» رسته است و چه بسا برق نگاهش از تجسم فکر مطلق او در قالب انسانی حکایت کند که تا آن جا که در توان او بوده است - خویش را از ساده لوحی و زود باوری و اطمینانی بی جا و شتابزدگی و بی پروایی به در آورده و روح علمی خود را ایمنی بخشیده است.

توضیحات

۱) بپرس آن چه ندانی، که دل پرسیدن دلیل را تو بشاید به عز دانایی

«The important Thing is not to stop questioning.»

Albert Einstein,
«Unexamined life is not worthing.»

۳) در اهمیت انصاف که به اعتقاد «صائب» [...] انصاف، در قلمرو گردون نمانده است. [هر چه گفته شود - کم است اما به اجمال به نقل روایتی اکتفا می ورزم: «یکی از اعراب به حضور پیامبر (ص) وارد شد، شتر خود را رها کرد و خطاب به رسول خدا (ص) گفت: یا رسول الله عظمی: ای پیامبر خدا مرا انگریز ده. پیامبر فرمود: یا اعرابی: انصف و اخیل جملک: ای مرد نازی، دادگر باش و بر شتر خود سوار شو و برو.»

۴) به این شعر که با عنوان «مرغ حق» در بردارنده معنوی لطیف است - بنگرید:

بر سر شاخ، شی مرغ حقی گفت به جفت
من از این حق حق بیخوده، روانم آشفته!
تا به کی در دل شب، این همه حق حق گویی
که کس از ناله جانکاه تو نتواند خفت!
گفت: چون گفتن حق راست خطرها دربی
جز به تنهایی و تاریکی شب، توان گفت.
[جلال بقای ناینص ص ۲۱۲، فیضا، سال ۲۸ مهرماه ۱۳۵۴، هش]

